

کاربست‌های مشروع زبان در تفسیر قانون مدرن

سید احسان رفیعی علوی*

استادیار گروه فلسفه حقوق دانشگاه باقرالعلوم (ع)، قم، ایران.

rafiealavy272@gmail.com

فاطمه منتظر

دانشجوی دکتری فلسفه حقوق دانشگاه باقرالعلوم (ع)، قم، ایران.

چکیده

توجه به تأثیرات زبان در قانون ذیل مراحل تقنین، اجرا و تفسیر یک متن قضایی می‌تواند یکی از عوامل رشد هر نظام حقوقی تلقی شود؛ امر مهمی که در نظام حقوقی ما به غفلت و اجمال برگزار شده است. این تحقیق با استفاده از روش توصیفی و کتابخانه‌ای به کشف کاربردهای زبان در قانون پرداخته است. فرضیه اثبات شده نشان می‌دهد رابطه معناداری میان زبان‌شناسی قانون مدرن در توجه به متن، قصد و زمینه اجتماعی فهم قانون وجود دارد که می‌تواند به صورت استدلال‌ورزی غایت‌نگر به قراین منضبط، ارزش‌های اخلاقی نظام‌مند، پیامدگرایی و ابهام مشروع در تفسیر دست‌مایه قوانین آیین دادرسی یا قوانین آیین‌نامه داخلی پارلمان صورت بگیرد تا ارتقای حاکمیت عینی و عملی قانون را محقق کند.

کلیدواژه‌ها: زبان، قانون، تفسیر، فلسفه فقه و حقوق.

مقدمه

با وجود مساعی قانون‌گذاران در به‌کارگیری واژگان، مفاهیم و گزاره‌های صریح و روشن در تدوین و تنظیم قوانین، گاه قوانین وضوح و قطعیت لازم را ندارند. در این میان به دلیل نقص یا سکوت قانون، مجمل و مبهم‌گویی، توفیق‌نداشتن در پیش‌بینی همه مسائلی آتی و... مجریان قانونی و تصمیم‌گیران قضایی ناگزیر از تفسیر قوانین خواهند بود. فعالیت تفسیری در حوزه حقوق به دلیل وضوح‌نداشتن مفهوم قانون یا تردید در سعه و ضیق گستره مفهومی قانون ضرورت می‌یابد. فهم و تفسیر فعالان حقوقی و قضات در داوری‌های قضایی، متأثر از نظریه تفسیر حقوقی پذیرفته آن‌ها و پیش‌فرض‌هایی است که درون‌مایه این نظریه تفسیری را تشکیل می‌دهند. تطورات مواجهه با پدیده فهم و تفسیر در دوره‌های مختلف، به ظهور رویکردهای مختلف در عرصه تفسیر به‌طور کلی و به تبع آن در تفسیر حقوقی انجامیده است. این تحولات اکنون می‌تواند تحولات کاربست‌های زبان در تفسیر قانون تلقی شود. تحقیق پیش رو نیز کوشیده است از انباشت فلسفی و لُجّه علم این کاربردها را استخراج و تنقیح کند تا بتواند دست‌مایه توفیق علمی در ارتقای قانون باشد؛ امر مهمی که در نظام حقوقی ما توفیقی نداشته است.

استفاده از زبان برای هر نظام حقوقی اهمیت ویژه‌ای دارد؛ زیرا قانون‌گذاران به‌طور مشخص از زبان برای وضع قانون استفاده می‌کنند. افزون بر این، قانون برای حل و فصل معتبر اختلافات قضایی باید آثار استفاده از زبان را پیش‌بینی کند. در واقع فیلسوف حقوق با زیرکی زبان‌شناسانه به گزاره‌های حقوقی، باید احتمال اختلاف نظر درباره معنا و کاربرد زبان در مسائل مهم حقوقی را بررسی و روش‌های حل این اختلافات را ارائه دهد. تفسیر حقوقی به شدت متأثر از بسط نظریه‌های مربوط به کاربردشناسی، مدل ارتباطی، فهم و تفسیر و ابهام‌زبانی در فضای حقوق است. فیلسوفان حقوق نیز متأثر از تأملات فلسفی زبان‌شناسان در حوزه معنا، گاه هدف از تفسیر گزاره‌های حقوقی را فهم معنای سمانتیکال^۱ دانسته‌اند که تنها با ملاحظات لغوی، زبانی و قواعد دستوری وصول می‌شود و گاه علاوه بر معنای الفاظ متن حقوقی با عنایت به زمینه‌ها و قراین اظهار زبانی، دستیابی به قصد و نیت قانون‌گذار را غرض تفسیر حقوقی قرار می‌دهند. برخی نظریه‌پردازان حقوقی نیز فهم قانون را در تفسیر متن حقوقی از منظر و افق ذهنی مفسر منحصر می‌دانند.

مسئله اصلی در این نوشتار، که با روش توصیفی-تحلیلی به آن پرداخته شده است، چگونگی نحوه تعامل فیلسوفان حقوق با دستاوردهای زبان‌شناسان و چگونگی انطباق نظریات فیلسوفان زبان در حوزه تفسیر قانون است. بر این اساس، کشف الگویی جامع در باب کاربست‌های زبان

در تفسیر قانون مدرن هدف تنقیح و تصنیف تحقیق پیش روست که این هدف دست‌مایه هیچ تحقیق جامعی نبوده است. این مهم بر این فرض استوار است که رابطه معناداری میان ارتقای کارکردهای قانون و زبان وجود دارد. تلاش برای تقویت این رابطه به اتقان و حاکمیت قانون منجر می‌شود. عطف توجه به اهمیت مقوله فهم و تفسیر صحیح قوانین و مقررات و رویه‌های قضایی در نظام‌های حقوقی، به‌منظور رعایت عدالت و انصاف و ایجاد فضای امن قضایی، تردیدی در ضرورت بحث از کاربست‌های زبان در تفسیر قانون باقی نمی‌گذارد، اما تنقیح رویکردهای متنوع و گونه‌شناسی موارد کاربرد زبان در تفسیر قانون مطالعه‌ای ضروری است که در سنت حقوق ایرانی کم‌فروغ است. نبود مطالعه و دورشدن از دانش عمیق و عریق اصول فقه در حقوق ایرانی سبب شده است این کم‌فروغی در کاهش اتقان آرای حقوقی نیز بی‌چون و چرا مشاهده شود؛ از این‌رو تحقیق پیش رو همت خود را در سؤال اصلی تحقیق بر کشف این مهم قرار داده است که کاربردهای مشروع و شناخته‌شده زبان در تفسیر قانون مدرن چیست. فرضیه نگارندگان نیز نشان می‌دهد توجه زبان‌شناسی قانون مدرن به متن، قصد و زمینه اجتماعی می‌تواند دست‌مایه قوانین آیین دادرسی یا قوانین آیین‌نامه داخلی پارلمان شود تا ارتقای حاکمیت عینی و عملی قانون را محقق کند. بدین صورت که توجه پیشینی در مقام تقنین و اصولی کردن کاربرد زبان، در کارکرد پسینی در مرحله تفسیر قضایی و اجرای قانون، ارتقای جانمایه جامعه قانونی را در پی خواهد داشت.

ساختار تحقیق پیش رو چنین است که در قسمت اول کاربست تفسیر و نقش تفسیری زبان در قانون توضیح داده شده و در سیری تاریخی رویکردهای تفسیری در قانون و سنت‌های فلسفی در تفسیر بررسی شده است. در قسمت دوم به کاربردشناسی در فلسفه زبان به‌منزله کاربستی برای ارتقای قانون پرداخته است. در قسمت سوم ابهام قانون که مشکل اصلی تفسیر بوده تنقیح شده است و در قسمت پایانی الگویی مطلوب از آموزه‌های زبان‌شناسانه و کاربست زبان در تفسیر قانون برای حقوق ایرانی ترسیم شده است.

۱. تفسیر به‌مثابه کاربست زبان در قانون

تفسیر در لغت به معنای توضیح‌دادن و آشکارکردن معنای سخن (عمید، ۱۳۸۹، ص ۳۵۴) و کشف و اظهار معنای لفظ (الطریحی، ۱۳۶۷، ص ۴۰۱) است. معادل لاتین واژه تفسیر عبارت اسمی Interpretation است که از زبان یونانی سرچشمه گرفته است. در زبان معاصر، Interpretation برای توصیف عمل، روشن‌ساختن و تبیین‌کردن، معناگزاری، تأویل‌گری و گزارش‌گری به کار

می‌رود (آقایی، ۱۳۸۸، ص ۳۲). حقوق‌دانان تفسیر قانون را تعیین معنای دقیق و گستره قاعده قانونی (کاتوزیان، ۱۳۷۷، ص ۲۱۰) و تعیین مدلول حقیقی قوانین متداول (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۳، ص ۱۰۸) می‌دانند. در واقع، تئوری‌های مختلف زبان‌شناسان در معناشناسی، پایه و مبنای رویکردهای تفسیری در علم حقوق قرار گرفته‌اند. در این میان فیلسوفان حقوق می‌کوشند با تبیین و توضیح الفاظ مبهم در گزاره‌های حقوقی و تکمیل کاستی‌ها و رفع نقایص و تناقض موجود در قوانین به تفسیر حقوقی بپردازند.

تنظیم رفتار آحاد جامعه انسانی با مجموعه‌ای از دستورات عمل‌های زبانی آمرانه، هشدارها، علائم، کلمات و جملات به پشتوانه ضمانت اجرای حکومتی، مؤید نقش محوری فلسفه زبان در تبیین برخی ابعاد قوانین حقوقی است. توجه به ارتباط زبانی بودن قانون و ادراک اینکه چه میزان از محتوای قانون به کمک ابعاد گوناگون معنایی و عملی زبان تعیین می‌شود، رویکردهای تفسیری متفاوتی را در فلسفه حقوق ایجاد کرده است.

رویکرد متن‌گرا

این رویکرد با تلقی محدودی از فهم، معنای گفتار و عبارات ملفوظ و مکتوب را محور فهم و تفسیر قرار می‌دهد. مدافعان این رویکرد وظیفه اصلی مفسر قانون را وفاداری به معنای متعارف و محتوای سمانتیکال جملات قانون می‌دانند؛ از این‌رو مقاصد و نیت قانون‌گذار و امور زمینه‌ای که بیرون از الفاظ و عبارات قانون باشند، نباید در امر دادرسی و تفسیر قضات از قوانین مؤثر باشند. به گمان متن‌گرایان «ما در مورد اینکه قانون‌گذاران چه قصد کرده‌اند، تحقیق و مذاقه نمی‌کنیم. ما صرفاً به دنبال آنچه متن قانون افاده می‌کند، هستیم» (Marmor, 2011, p. 7). در واقع با مراجعه به متن و معنای مرسوم الفاظ، معنای مورد نظر از قانون روشن می‌شود و پس از وضوح معنایی متن دیگر به کشف نیت و مقصود واضعان قانونی نیازی نیست؛ به عبارت دیگر معنای قانون همان معنای متعارف از قانون است که هر فرد خردمندی از قانون درک می‌کند و به نظر او باید معنای متن قانون باشد (Scalia, 1997, pp. 16-18). در این تلقی تفسیر امری عارضی است؛ بدین معنا که بازیگران قضایی در حالت طبیعی، با مراجعه به قانون به فهم قوانین و انجام وظایف حقوقی نائل می‌شوند و تنها در مواردی که اجمال و ابهام قانون موجب سوءفهم باشد نیاز به تفسیر احساس می‌شود. خوانش متن‌گرایانه از مقوله فهم و تفسیر، با غفلت از اهمیت زمینه و موقعیت و قصد گوینده و همچنین با نادیده گرفتن تأملات فلسفی زبان‌شناسان در تمایز میان معنای جمله، محتوای سمانتیک جمله متناسب با زمینه

حاکم بر جمله و محتوای معنایی اظهارشده کاربر زبان، معنای متعارف از متن را تنها در الفاظ و موقعیت کلمات در عبارات خلاصه می‌کند. اشکال دیگر، نادیده گرفتن واقعیت رویارویی با تعارض قوانین در پرونده‌های خاص است؛ زیرا اساساً بهترین راه‌حل حقوقی در چنین مواردی تفسیر قوانین برحسب نیت و مقاصد قانون‌گذاران است. مشکل سوم زمانی آشکار می‌شود که مواجهه متن‌گرایانه با قانون و اصرار به دادرسی مطابق با معنای ظاهری قانون، در مواردی که نقص قانونی و بی‌توجهی دقیق قانون‌گذاران به ابعاد مختلف موضوع وجود دارد، پیامدها و نتایج غیرمنصفانه و گاه غیراخلاقی را در پی خواهد داشت (واعظی، ۱۳۹۹ الف، صص ۱۵۱-۱۵۲). متن‌گرایان از مدافعان عینی‌گرایی تفسیری هستند. تأملات فلسفی سول کریپکی^۱ و هیلاری پاتنم^۲ در باب معنا و صور نوعیه و اسمای عام سبب شکل‌گیری سمانتیک واقع‌گرا شد که برخلاف سمانتیک معیاری، معنای واژگان و عبارات را به تصویر ذهنی و ذهنیت کاربران زبان وابسته نمی‌دانست، بلکه میان معنا، مصداق و محکمی الفاظ پیوند و ارتباط می‌دید. به اعتقاد دیوید برینک^۳ بسط این معناشناسی در حوزه حقوق، عینی‌گرایی را در حقوق تسهیل می‌کند. بدین صورت که معنای واقعی قاعده و مفهوم حقوقی، تطبیق خود بر مصداق و موارد را تعیین می‌کند؛ از این رو معنای این قواعد و قوانین، عینی و ابژکتیو است؛ زیرا محکمی واقعی مفاهیم و اصطلاحات در قواعد حقوقی، معنای آن‌ها را تعیین می‌کند، نه اوصاف و معیارهایی که در ذهن افراد و جامعه درباره این مفاهیم وجود دارد (Leiter, 2004, p. 979).

تنوع نظریه‌های تفسیری در قرن بیستم و نگاه پست‌مدرن به فهم و تفسیر، با تردید در فهم و تفسیر عینی از قانون سبب رواج مداخله ذهنیت و افق معنایی مفسر در فهم و قرائت متن شد، اما امکان تفسیر عینی متن بر محور قصد مؤلف و بسط عینیت‌گرایی در فلسفه حقوق - به دلیل باور به معقولیت قوانین و پشتوانه‌های عینی و مصالح فردی و اجتماعی قوانین - تأثیر بسزایی در افزایش التزام عملی افراد جامعه به اجرای قوانین دارد. همچنین می‌توان خروجی قوانین و نرُم‌های حقوقی در نظام حقوقی عینی را تا حدود زیادی پیش‌بینی کرد. افراد نیز قبل از ورود به هرگونه اقدام حقوقی و تعامل اجتماعی تشخیص می‌دهند قانون آنان را از چه اموری منع کرده است و با آگاهی از جرم‌انگاری‌ها و مجازات احتمالی هرگونه تخلف و فرار از حدود قانون، قادر به چگونگی نحوه انجام صحیح و قانونی کنشی اجتماعی خواهند بود.

1. Saul Aaron Kripke
2. Hilary Whitehall Putnam
3. David Brink

رویکرد قصدگرا

تلاش‌های هرمنوتیکی شلایر ماخر^۱ در ارائه تلقی متفاوتی از فهم و تفسیر، به شکل‌گیری رویکردهای تفسیری قصدگرا انجامید. او با فراروی از صرف تفسیر دستوری متن و کشف معانی الفاظ، هدف از قرائت متن را آگاهی از دنیای ذهنی مؤلف و بازسازی قصد و نیت و دنیای ذهنی او دانست؛ از این‌رو به اعتقاد وی فهم کامل متن در گروی تفسیر روان‌شناختی دنیای ذهنی مؤلف است (واعظی، ۱۳۸۰، صص ۸۳-۹۳).

قصدگرایی تفسیری بر لزوم فهم متن بر محور قصد و نیت مؤلف و صاحب اثر تأکید دارد و هدف از قرائت و تفسیر متن را رسیدن به معنای مورد نظر مؤلف از اظهار زبانی می‌داند. در تقریرهای غیرروان‌شناسانه از قصدگرایی میان مؤلف و گوینده کلام، فاعلی ارتباطی است که با به‌کارگیری نشانه‌های زبانی سعی در منتقل کردن پیام و معنای مدنظر خویش به مخاطبان را دارد، اما آنچه در ارتباط زبانی منتقل می‌شود، امر شخصی و روانی نیست، بلکه پیام انتقالی، معنایی اشتراک‌پذیر و همگانی شده است که با اظهارات زبانی صادر می‌شود. در واقع معنای مدنظر گوینده یا نویسنده، پیام و مضمون مندرج در فعل گفتاری است نه آن امر شخصی و مربوط به ضمیر و درون فرد (واعظی، ۱۳۹۹ الف، ص ۱۲۱). براساس نظریه افعال گفتاری که حاصل تأملات زبان‌شناسی جان. آل. آستین^۲ و جان سرل^۳ است، سخن گفتن چیزی جز مهارت یافتن در استفاده از قواعد کلی حاکم بر زبان نیست؛ به بیان سرل سخن گفتن به یک زبان، وارد شدن در نوعی رفتار قاعده‌مند و پیچیده است. آموختن یک زبان و مهارت یافتن در آن فراگرفتن و مهارت پیدا کردن در قواعد است (Searle, 1969, p. 12)؛ به عبارت دیگر در انجام فعل گفتاری، افعالی چون امر کردن، پرسیدن و وعده دادن به وسیله قواعد خاصی که برای استعمال مؤلفه‌های زبانی وجود دارد ممکن می‌شوند و براساس آن قواعد انجام می‌شوند (Ibid, p. 16).

منظور از قواعد در این نظریه، قواعد اساسی و مشترکی است که قراردادهای جزئی هر زبان خاصی فعلیت و تحقق آن‌ها هستند. توجه به نقش کاربر زبان و معنای مدنظر او، در فعل گفتاری دانستن اظهارات زبانی بیانگر مواجهه خواننده و مخاطب با فاعل ارتباطی و فاعل فعل گفتاری است که قصد انجام فعل ارتباطی از راه به‌کارگیری زبان را دارد. در این تحلیل از ارتباط زبانی، فعل مضمون در ارتباط زبانی اهمیت محوری دارد. پذیرش قاعده‌مندی ارتباط زبانی از سوی

1. Schleiermacher
2. John Langshaw Austin
3. John Searle

مدافعان نظریه فعل گفتاری به معنای نادیده گرفتن اهمیت معرفت‌های زمینه‌ای برای یافتن مقصود کاربر زبان نیست، بلکه با توجه به متغیر و نامتعیین بودن معرفت‌های زمینه‌ای، شناخت زمینه و فهم معنای مدنظر فاعل گفتاری نیازمند توانایی تفسیری خواننده و مخاطب فعل گفتاری است (واعظی، ۱۳۹۹ ب، ص ۷۵). نظریه افعال گفتاری با تأیید رویکرد قصدگرایی در تفسیر حقوقی و با عنایت به تمایز معنای سمانتیکی از معنای پراگماتیک^۱ تلاش برای درک معنای لفظی عبارات حقوقی را مقدمه درک محتوای اصلی قانون یعنی فعل مضمون در سخن و معنای مقصود واضعان قانونی قرار می‌دهد.

رویکرد تفسیر اجتماعی

مساعی فیلسوف حقوق معاصر انگلیسی، هربرت هارت^۲ در تحلیل مفهومی قانون و مفاهیمی چون قاعده و الزام حقوقی، برای ارائه نظریه مفهوم قانون متأثر از جریان آکسفوردی فلسفه زبان متعارف و به ویژه تأملات زبانی جان. آل. آستین است. هارت با بسط نظریه افعال گفتاری آستین در تعریف قانون، قانون را پدیداری اجتماعی می‌داند (سرل، ۱۳۸۷، ص ۱۱۲). به اعتقاد وی، پدیده حقوقی را می‌توان به کمک واقعیات اجتماعی تبیین کرد؛ واقعیاتی از قبیل رفتار مردم، باورهای مشترک آن‌ها به رفتارهای خود و جهت‌گیری‌هایی که این باورها را همراهی می‌کنند؛ بنابراین واکاوی معناشناسانه قانون و مفاهیم مربوط به آن در اندیشه هارت مبتنی بر سمانتیکی قراردادی‌گرایانه و معیاری است که معنای مفاهیم و واژگان حقوقی در آن وابسته به نرُم‌ها و قواعد اجتماعی و باورهای مردم درباره سرشت قانون و محکمی و مفاد آن است. همچنین تعیین معنای مفاهیم و واژگان حقوقی را در گروهی مراجعه به کاربران زبان و نحوه استعمال این واژگان در شرایط و موقعیت‌های اجتماعی می‌داند (Marmor, 2014, pp. 3-4). براساس معناشناسی مدنظر هارت، معنای هر اصطلاح و مفهوم و معیارهای تعیین مصادیق، به کمک اوصاف و ویژگی‌هایی تعیین می‌شود که کاربران و استعمال‌کنندگان به زبانی خاص به‌طور مشترک مربوط به آن واژه یا مفهوم می‌دانند. با به‌کارگیری این سمانتیک در حقوق از سوی هارت، به‌دست آوردن معیارها و عناصر معنایی واژگان و مفاهیم حقوقی نیز با مراجعه به استعمال و کاربری آن‌ها در موقعیت‌های مختلف از سوی کاربران متخصص و به‌کمک آنچه در ذهن این افراد صلاحیت‌دار، اوصاف و ویژگی‌های واژگان و مصطلحات حقوقی محسوب می‌شود، به دست می‌آید؛ بنابراین معنای

1. Pragmatic

2. Herbert Lionel Adolphus Hart

مفاهیم حقوقی نیز قراردادی است که به توافق و اشتراک نظر کاربران زبان حقوق باز می‌گردد (Stavropoulos, 1996, pp. 2-3).

رویکرد قرائت محور

هرمنوتیک فلسفی هایدگر^۱ و گادامر^۲ برخلاف هرمنوتیک رمانتیک شلایر ماخر، بر مواجهه مفسر با متن و درک معنای آن بدون توجه به تلقی و ذهنیت خاص صاحب اثر تأکید دارد. گادامر معنای یک متن را فراتر از آن چیزی می‌داند که مؤلف در ابتدا قصد کرده و معتقد است رسالت فهم به طور خاص مربوط به معنای خود متن است (Gadamer, 1994, p. 372). در این تلقی فهمیدن امری وجودی است و انسان با دنیای ذهنی خود و براساس علائق، آگاهی‌ها و پیش‌داوری‌های خود با موضوع شناسایی‌اش مواجه می‌شود و به فهم امور می‌پردازد (Ibid, p. 375)؛ بنابراین فهمیدن همیشه با تفسیر همراه است و موضوعات حسب افق ذهنی مفسر معنادار می‌شوند. با بسط این معنای موسع از تفسیر در حوزه حقوق، معنای قانون را برآیند افق معنایی مفسر با افق معنایی متن معین می‌کند.

از نگاه رونالد دورکین^۳ همه فعالیت‌های عرصه قانون و حقوق در بُعد نظری و عملی و در پرونده‌های قضایی وجه تفسیری دارند. به اعتقاد وی، عمل حقوقی^۴ چه از ناحیه قضات در عمل قضاوت و چه از ناحیه حقوق‌دانان در اظهارنظر درباره مفاد و مضامین قوانین، عملی تفسیری است؛ بدین معنا که مفسر حقوقی برای مصالح و غایات پنهان در متن قانون، ارزش‌داوری می‌کند و ارزیابی وی در تفسیری که از قانون ارائه می‌دهد مؤثر است؛ بنابراین ارزش‌ها، اهداف و منافع نهفته در نرّم‌ها و هنجارهای قانونی نقشی تعیین‌کننده در بهترین تبیین و تفسیر قاضی یا حقوق‌دان از قانون دارند. به نظر دورکین این تفسیر سازنده^۵ و خلاق از قانون، متوقف بر ملاحظات ارزیابانه و کمال‌گرایانه مفسر است (Dworkin, 1986, p. 52).

آندره مارمور^۶ به خلاف دورکین - که اموری مانند هنر، آداب و سنن رفتاری، قوانین و نظام حقوقی را تفسیری می‌داند - ضرورت فراگیر بودن تفسیر در حوزه حقوق را نمی‌پذیرد. به نظر مارمور

1. Heidegger
2. Gadamer
3. Ronald Dworkin
4. Legal Practice
5. constructive
6. Andrei Marmor

در ذات برخی امور مانند هنر چیزی وجود دارد که ضرورت همیشگی تفسیر را پذیرفتنی می‌کند؛ یعنی آثار هنری با این نیت خلق می‌شوند که مشمول تفسیرهای متفاوت قرار بگیرند؛ زیرا هدف از یک اثر هنری انتقال محتوای ارتباطی متعینی نیست که امکان سوءفهم از آن به‌طور قطع وجود داشته باشد، بلکه آثار هنری با این نیت خلق می‌شوند که در محتوا نامتعیین و از جهات گوناگون مبهم و دارای قابلیت تفسیر باشند، اما هدف از اوامر قانونی رسیدن به نتایج ملموس و معین است و این اوامر برای رفتار مردم دلایل مشخصی را فراهم می‌کنند؛ به عبارت دیگر هنر را باید تفسیر کرد و قانون را تبعیت (مارمور، ۱۳۹۲، صص ۱۸۰-۱۸۱). بر این اساس، جریان فهم متن و گفتار بی‌نیاز از اقدام تفسیری است و تفسیر امری غیرمستمر و عارضی در فرایند ارتباط زبانی است؛ یعنی بیشتر همان‌طور که در یک گفت‌وگوی عادی معمول است، دستور قانون را می‌شنویم و از این راه الزامات قانون را درک می‌کنیم و تنها در برخی موارد که مشخص نیست قانون چه می‌گوید تفسیر ضرورت می‌یابد (Marmor, 2001, pp. 75-76).

رویکرد دانش اصول فقه در حقوق اسلامی

مجموعه‌ای از نظریه‌های تفسیری متعددی که در قصدگرایی اشتراک نظر دارند، اصالت‌گرایی تفسیری شناخته می‌شوند. اصالت‌گرایی شامل محتوایی توصیفی و محتوایی هنجاری است. محتوای هنجاری مربوط به مشروعیت اخلاقی تفاسیر است؛ بدین معنا که اگر تفسیر به مقاصد و نیات قانون‌گذاران وفادار نباشد، مشروعیت اخلاقی نخواهد داشت. وجه توصیفی اصالت‌گرایی نیز به تصدیق بر امکان تشخیص و درک مقاصد مصوبات قانون مربوط می‌شود. در اندیشه اسلامی نیز غرض از فهم و تفسیر متن وحیانی و منابع نقلی دین، کشف و درک معنای مدنظر مؤلف و گوینده کلام است؛ از این‌رو قصدگرایی تفسیری امری مسلم و مورد اجماع نزد علمای اسلامی است. فقه اسلامی که اصلی‌ترین منبع حقوقی در جامعه اسلامی به‌شمار می‌آید در وجه حقوقی خود هیچ تفاوت جوهری با دیگر نظام‌های حقوقی ندارد، بلکه وجه تمایز فقه از حقوق مربوط به امور عبادی و رابطه انسان با خداست. در واقع وجه حقوقی فقه که به ارائه هنجارها و الزام‌هایی برای تنظیم روابط انسان با انسان و انسان با طبیعت می‌پردازد، نظام حقوقی اسلام را تشکیل می‌دهد. آنچه اهتمام به یافتن مقاصد گوینده کلام در نظام حقوقی اسلام را موجه می‌کند، این واقعیت است که در احکام و قوانین شریعت، گوینده اظهارات زبانی در مقام تشریح و بیان احکام الهی معصوم از خطا و اشتباه و حکیم علیم است. به‌علاوه خالقیت و ربوبیت پروردگار، لزوم فراروی نکردن از مقاصد شارع را در فرایند تفسیر ایجاب می‌کند. در علم اصول فقه، قواعد فهم و حجیت ظهور برای

رسیدن به مراد مؤلف کافی هستند. اصولیان در تقسیم‌بندی دلالت‌های متن را به دو قسم دلالت (ظهور) تصویری و دلالت (ظهور) تصدیقی تقسیم می‌کنند. بر این اساس، علمای اصول بین دو نوع مدلول تفکیک قائل می‌شوند: مدلول تصویری که -نزد فیلسوفان زبان همان معنای سمانتیکال است- بر اثر شنیده‌شدن لفظ یا مشاهده کلمه به ذهن انسان خطور می‌کند. مدلول تصدیقی که امری قصدی است، تابع اراده استعمال‌کننده و کاربر زبان است. این مدلول در علم اصول و معنای پراگماتیکال نزد مدافعان فعل گفتاری بودن اظهار زبانی، گویای این واقعیت‌اند که هم براساس مبانی اصول فقه و هم به اعتقاد مدافعان فعل گفتاری بودن اظهار زبانی، متکلم و مؤلف در بیان معنای مدنظر خویش و انتقال آن، بیش از همه بر الفاظ تکیه دارند؛ با این حال مؤلف یا متکلم می‌تواند از مضامین و قراین عقلیه و شرایط زمینه‌ای حاکم بر گفتار و حتی در شرایط گفتار حضوری از حالت چهره و لحن و تأکید لفظی نیز برای انتقال قصد معنایی خویش استفاده کند. آنچه گذشت تنها بخش کوچکی از ظرف مطالعه تطبیقی میان نظریه‌های کاربرد زبان در اصول فقه است که به‌صورت کلی مدنظر قرار گرفت و نشان از لزوم گسترش باب تأمل در این باره دارد.

کاربست کاربردشناسی در تفسیر قانون

کاربردشناسی^۱ یکی از حوزه‌های زبان‌شناسی است که به بحث درباره تأثیر بافت بر معنا می‌پردازد. کاربردشناسی یکی از عوامل مهم در تعبیر جملات و دانشی است که معنا را هنگام کاربرد و در ارتباط با جهان خارج مطالعه می‌کند؛ بنابراین جملات اگر در موقعیت مناسب خود به کار نروند، نمی‌توانند سهمی در ایجاد ارتباط داشته باشند. پل گرایس^۲ فیلسوف انگلیسی معتقد است در کاربردشناسی با توجه به چگونگی به‌کارگیری زبان از سوی مردم می‌توان نیت و مقاصد آن‌ها را دریافت. گرایس کاربردشناسی را با اصل همکاری بیان می‌کند. براساس این اصل در تعاملات زبانی میان انسان‌ها سلسله فرضیات مشترکی برای پیشرفت روند مکالمه وجود دارد که به‌ظاهر از سلسله ملاحظات عقلانی نشئت گرفته است و دستورالعملی برای کاربرد زبان در مکالمات با هدف همکاری بیشتر بین طرفین گفت‌وگو محسوب می‌شود (Ekins, 2012, pp. 205-211). وابستگی تأثیر زبان حقوقی به زمینه، نمونه‌ای از ویژگی کلی ارتباط است که برخی فیلسوفان زبان با تمایز معناشناسی از کاربردشناسی به آن پرداخته‌اند. زمینه مکالمه بیانگر این واقعیت است که آنچه را شخص می‌گوید در یک زمینه‌ای بیان شده است. مارمور استدلال می‌کند کاربردشناسی

1. Pragmatics
2. Paul Grice

زبان حقوقی از جنبه‌های مهمی منحصر به فرد است. ملاحظات کاربردشناسانه نیز نقش بسیار کمتری در حقوق به سایر زمینه‌ها دارد: «در گفت‌وگوهای معمولی، غنی‌سازی کاربردشناسانه یک هنجار است، نه یک استثنا، اما در قانون اساسی این یک استثناست» (Marmor, 2014, p. 34). به نظر مارمور اصول مکالمه گرایس به طور مستقیم در ارتباطات قانون گذاری اعمال نمی‌شود؛ زیرا این ارتباطات بیشتر راهبردی است تا مشارکتی (Ibid, p. 45) و گویندگان و شنوندگان در ارتباطات راهبردی از نبود قطعیت‌ها در مفاهیمی که از هنجارهای کاربردشناسانه ارتباط ناشی می‌شود، استفاده می‌کنند؛ با این حال تأثیرات کاربردگرایانه ارتباط برای استفاده قانونی از زبان ضروری است. این ضرورت درباره کاربردشناسی «نزدیک» و «دور» صادق است. کاربردشناسی نزدیک تعیین چیزی است که یک بیان می‌گوید؛ بدین معنا که در مکالمات غیررسمی شامل استفاده از شاخص‌ها و ارقام اصلی است که در قوانین از بیان آن‌ها اجتناب شده است. همچنین شامل مفاهیم زمینه برای درک استفاده از اصطلاحات است. کاربردشناسی دور نیز شامل استفاده‌های مجازی از زبان، کنایه‌ها و سایر تکنیک‌هایی است که قانون‌گذاران از بیان صریح آن اجتناب می‌کنند. نقش کاربردشناسی دور از طریق مفهوم اصلی هر قانون تقنینی که هرگز در قانون گذاری گفته نمی‌شود، نشان داده می‌شود، اما همیشه حقوق، تکالیف و اختیاراتی که قانون تعیین می‌کند باید براساس قانون حوزه حقوقی باشد که برای آن مصوبه صادر شده است (Endicott, 2014, p. 55).

مباحث مربوط به کاربردشناسی زبان حقوقی براساس این دیدگاه مطرح می‌شوند که تأثیر استفاده از زبان این است که محتوای ارتباطات زبانی مدنظر محتوای قانون را تعیین می‌کند؛ برای نمونه پرونده قضایی گارنر علیه بور در سال ۱۹۵۱ را در نظر بگیرید. قانون‌گذار استفاده از «وسیله نقلیه» در جاده بدون لاستیک بادی را جرم دانسته است؛ با این حال لارنس بور قفس مرغ را روی چرخ‌های آهنی نصب کرد و آن را در پشت تراکتور خود کشید. بور مطابق قانون تحت پیگرد قرار گرفت. قضات دادگاه بدوی او را به دلیل اینکه قفس روی چرخ آهنی وسیله نقلیه نیست تبرئه کردند، اما دادگاه تجدیدنظر این تصمیم را لغو کرد. لرد، قاضی ارشد دادگاه تجدیدنظر معتقد بود مقررات به دلایل مختلف از جمله حفاظت از سطوح جاده‌ها طراحی می‌شوند و با توجه به اینکه این وسیله نقلیه لاستیک‌های بادی ندارد ممکن است به جاده‌ها آسیب برساند؛ بنابراین قضات دادگاه بدوی بدون در نظر گرفتن اهداف قانون، تفسیری بسیار محدود از کلمه «وسیله نقلیه» ارائه دادند. بحث درباره تصمیم در این پرونده تصویری از راه‌هایی را ارائه می‌دهد که در آن، زمینه یک مصوبه قانونی می‌تواند ارجاع عباراتی مانند وسیله نقلیه را تعیین کند و این تعیین معنا جنبه‌ای از کاربردشناسی

نزدیک است. اختلاف بر سر الزام لاستیک‌های بادی در وسایل نقلیه در پرونده بور، اختلاف بر سر تأثیر زمینه بر محتوای مقررات نظارتی است. اهمیت زمینه استفاده از یک کلمه مستلزم آن است که برای توصیف یک شیء به منزله وسیله نقلیه، ملاحظات و قضاوت‌های ارزیابی‌کننده داشته باشیم؛ بدین معنا که برای تعیین درستی یا نادرستی اطلاق «وسیله نقلیه» به قفس مرغ روی چرخ آهنی، باید اهدافی را که پارلمان برای آن، قانون را تصویب کرده مدنظر قرار دهد. همچنین مسئولیت کیفری نباید به رفتارهایی که به طور صریح ممنوع نشده است، تعمیم داده شود. درک ارزیابانه در این پرونده نشان می‌دهد زمینه، یک ممنوعیت کیفری است که برای هدف عمومی خوب به منظور محافظت از سطوح جاده وضع شده است.

برخلاف دورکین که تفسیر قانون را با ملاحظات ارزشی ملازم می‌بیند، ژوزف رزا همه قوانین را مبتنی بر منبع می‌داند. به نظر وی، قانون در صورتی مبتنی بر منبع است که وجود و محتوای آن را بتوان تنها با استناد به واقعیت‌های اجتماعی و بدون توسل به هیچ استدلال ارزشی شناسایی کرد (Raz, 2006, p. 6). به نظر می‌رسد حتی در واضح‌ترین موارد، اعمال قانونی که با زبان توصیفی بیان شده است با نظریه منابع رز مغایرت داشته باشد؛ زیرا محتوای چنین قوانینی را تنها می‌توان بر اساس قضاوتی ارزیابی‌کننده درباره چگونگی درک اهداف قانون شناسایی کرد؛ به طوری که در پرونده بور، یک شیء تنها به این دلیل برای اهداف قانون ترافیک جاده‌ای «وسیله نقلیه» محسوب می‌شود که ملاحظات ارزیابی، که استفاده از کلمه وسیله نقلیه را در آن زمینه توجیه می‌کند، به وضوح کاربرد آن را تأیید می‌کند.

مدل ارتباطی در تفسیر حقوقی

کنش ارتباطی نظریه‌ای زبان‌شناختی درباره نظام‌های اجتماعی است که در سطوح مختلف خرد و کلان، ابعاد گوناگون رابطه اجتماعی مطلوب را توضیح می‌دهد. این نظریه زبان را نه سیستم معنایی یا نحوی، بلکه در حالت کاربرد در نظر می‌گیرد (اشرف، ۱۳۵۹، صص ۱-۲). این فراروی از معنای لفظی جملات، تحت تأثیر زمینه در افعال گفتاری دانستن اظهارات زبانی نیز مؤثر افتاد. هربرت هارت به سبب تعلق خاطر به فلسفه زبان متعارف، قواعدی را که کاربران و استعمال‌کنندگان واژگان مدنظر قرار می‌دهند عامل تعیین‌کننده در معنای الفاظ تلقی کرد؛ بنابراین واژگان در موقعیت‌های مختلف کاربری و متأثر از قواعد حاکم بر این کاربری‌ها که مورد رعایت و توجه کاربران حین رفتارهای زبانی است، معنای خود را می‌یابند (Endicott, 2004, p. 950).

کاربردشناسی زبان حقوقی به طور صریح یا ضمنی بر دیدگاهی از رابطه بین قانونی که از زبان استفاده می‌کند و قانونی که وضع می‌شود استوار است. براساس این دیدگاه اگر یک نهاد یا شخص مجاز به وضع قانون باشد، قانونی را وضع می‌کند که با استفاده از زبان خود آن را ابلاغ می‌کند. زبان‌شناسان این ویژگی را مدل ارتباطی^۱ می‌نامند. این مدل در حوزه حقوق حداقل چهار ویژگی دارد:

۱. قانونی که وضع می‌شود با هر محدودیتی در قدرت قانون‌گذار محدود خواهد شد.
۲. قواعد حقوقی ممکن است قانونی را که یک عمل ارتباطی وضع می‌کند به روش‌های گوناگون واجد شرایط ارزیابی کنند.
۳. دادگاه‌ها ممکن است ابهامات را در اثر قانون‌گذاری حل و فصل کنند و در این صورت تصمیم‌گیری‌های آن‌ها ممکن است اثر حقوقی قطعی داشته باشد.
۴. اگر دادگاه از آنچه قانون‌گذار ابلاغ کرده است به دلایل خوب یا بد عدول کند، تصمیم دادگاه ممکن است اثر حقوقی قطعی برای طرفین داشته باشد (Endicott, 2021).

نقد نظریه مدل ارتباطی

گرینبرگ^۲ تلاش برای درک قوانین درباره مدل ارتباطی را گمراه‌کننده می‌داند. به نظر وی متن حقوقی را نباید به محتوای ارتباطی فروکاست و مصوبان قانون را نباید فاعلان درگیر در ارتباط زبانی دانست؛ بنابراین مدافعان فعل گفتاری بودن قانون که قوانین مصوب و مقررات را محتوای ارتباطی می‌دانند که فاعلان یک عمل ارتباطی یعنی قانون‌گذاران به مخاطبان القا کرده‌اند، در تطبیق نظرات فیلسوفان زبان درباره ارتباط زبانی بر قانون دچار اشتباه شده‌اند (Greenberg, 2011, pp. 218-261). دورکین نیز با استدلال علیه این ایده که قانون یک کشور سیستمی از قواعد است، مدل ارتباطی را رد می‌کند. به نظر دورکین هارت سعی کرده است ماهیت نظامی حقوقی را براساس قوانین اجتماعی برای شناسایی قانون یک جامعه توضیح دهد. در واقع هارت می‌گوید چنین قوانین تشخیصی معمولاً اعمال مقامات قانون‌گذار را به منزله منابع قانون معرفی می‌کنند و به آن مقامات قدرت می‌دهند تا قانون وضع کنند. همچنین با توجه به شرایط مربوط به مدل ارتباطی، قانون در کنشی ارتباطی که به کمک آن چنین قدرتی را اعمال می‌کند، به چیزی تبدیل می‌شود که قانون‌گذار بیان می‌کند که باید چنین باشد. براساس دیدگاه هارت، محتوای قانون

۱. مدل‌های ارتباطی مدل‌های مفهومی هستند که برای توضیح روند ارتباطات انسانی استفاده می‌شوند.

2. Greenberg.

یک جامعه به روشی متعارف برای شناخت قواعد حقوقی بستگی دارد، اما دورکین معتقد است نظریه پردازانی چون هارت نمی‌توانند اختلاف نظر تئوری را در عمل حقوقی توضیح دهند؛ زیرا آن‌ها فکر می‌کنند حقوق دانان معیارهایی برای صدق گزاره‌های حقوقی به اشتراک می‌گذارند، اما آنچه پوزیتیویست‌ها در حل مسئله نزع نظری در استدلال‌های حقوقی ارائه می‌دهند، نیش معنایی^۱ دارد؛ یعنی ضعف و نقیصه‌ای که درون تحلیل و استدلال پوزیتیویست‌ها و مدافعان این نظریه وجود دارد. به نظر پوزیتیویست‌ها اگر تصمیم‌گیران حقوقی درباره معیارها و قواعدی که پایه فهم حقوقی آن‌ها را تشکیل می‌دهد، توافق و اشتراک نظر دارند، نزاعی شکل نمی‌گیرد. از طرفی اگر هریک از فاعلان حقوقی به معیار و قاعده‌ای زبانی و پایه معنایی متفاوتی متوسل شوند، در اینجا نیز نزاع و استدلال‌آوری بی‌معناست، اما به اعتقاد دورکین نزاع واقعی وقتی پایه‌ها و مبانی قانون محل اختلاف باشند، وجود دارد (Dworkin, 1986, pp. 31-46).

کار بست ابهام در قانون

واژگان و جملات در زبانی طبیعی بیشتر هنگام اعمال به موارد خاص، وضوح و قطعیت لازم را ندارند. ابهام و نبود تعین زبانی به دو حالت متصور است:

۱. در این حالت اساس ابهام این واقعیت است که کاربرد واژه با توجه به گستره معنایی آن در موارد خاص به طور قطعی مشخص نیست؛ به عبارت دیگر، هر واژه دو حوزه معنایی دارد؛ حوزه معنایی روشن که شامل مصادیقی است که یا به وضوح واژه مذکور آن‌ها را دربر می‌گیرد یا آشکارا از شمول گستره معنایی آن خارج می‌شوند. حوزه سایه روشن که مصادیقی را شامل می‌شود که شمول یا عدم شمول واژه بر آن‌ها با تردید مواجه است (Lyons, 1999, p. 2). این حالت از ابهام یکی از ویژگی‌های طبیعی زبان و تا حدود زیادی اجتناب‌ناپذیر است (Marmor, 2012, p. 3).

۲. در این حالت یک جمله بیش از یک معنا داشته و قابلیت پذیرش چند تفسیر را دارد. ابهام در اینجا به عکس حالت نخست، عارضی و رفع‌شدنی است؛ زیرا معمولاً می‌توان متن را به گونه‌ای نوشت که معنای آن یگانه باشد (Endicott, 2000, p. 54).

۱. رونالد دورکین در امپراتوری قانون (Law's Empire) به طور گسترده از آنچه او به عنوان «نیش معنایی» توصیف کرد برای توضیح اینکه چرا مفهوم «قانون» یک مفهوم اساساً قابل بحث است و به همین دلیل مفهوم قانون اساساً تفسیری است استفاده کرده است. در نهایت نظریه دورکین سبب می‌شود که قانون و رویه حقوقی در همه سطوح، به تعبیر او، یک مناقشه اساساً معنایی درباره این ایجاد کند که بهترین مفهوم از قانون چیست؛ یعنی قانون با تمام شکوه دنیوی خود در نهایت مفهومی تفسیری است که بر مفهومی از معنا متمرکز بر معناشناسی استوار است.

از آنجا که زبان ابزار بیان و اجرای قانون است، ماهیت آن به ضرورت بر اهداف و مقاصدی که قانون اراده کرده است مؤثر خواهد بود. در واقع ابهامی که در زبان وجود دارد به حوزه قانون نیز سرایت می‌کند. به گفته مارمور، هیچ چیز نمی‌تواند مانع آن شود که قانون از تعبیراتی استفاده کند که به لحاظ معنایی یا دستوری ابهام دارد. ابهام گاه با توجه به سیاق قانون به طور کامل برطرف می‌شود، اما رفع ابهام همیشه این قدر روشن نیست. ابهام قانون را گاهی با تعریف کردن اصطلاحات عامی که موجب تفسیرهای متفاوت‌اند می‌توان تا حدی کاهش داد، اما این تلاش سبب حذف ابهام یا رفع چشمگیر آن نیز نخواهد بود؛ زیرا مقدار جزئیاتی که هر قانونی می‌تواند به آن پردازد تابع محدودیت است. همچنین شمار مسائل و معضلاتی که قانون‌گذاران قادر به پیش‌بینی آن‌ها هستند محدود است. از سوی دیگر واژگان استفاده‌شده در هر تعریفی (برای رفع ابهام) ممکن است خود نیز مبهم و دارای موارد بینابینی باشند. با این همه مارمور معتقد است درباره موارد بینابینی نباید مبالغه کرد؛ زیرا حتی مبهم‌ترین عبارات استفاده‌شده در قانون، گستره شمول معلوم و معینی دارد که عبارت مذکور بی‌تردید و آشکارا به مواردی که در این گستره قرار می‌گیرند، مصداق می‌یابد (مارمور، ۱۳۹۲، صص ۱۸۶-۱۸۸).

هارت نیز برای هر واژه دو حوزه معنایی ثابت (لایتغیر) و نامتعین (متغیر) در نظر می‌گیرد. معانی نامتعین در سایه روشن قرار دارند؛ برای نمونه «افرا» به طور حتم یک «درخت» محسوب می‌شود، ولی بوته‌ها و درختچه‌ها در سایه روشن واژه «درخت» هستند. هارت ابهام را مربوط به حوزه معنایی متغیر یک واژه می‌داند و معتقد است ابهام و ابهام قوانین، متأثر از ویژگی کلی زبان بشر است؛ از این رو انتقال و اعلام قواعد و ضوابط عمومی رفتار چه در قالب قانون‌گذاری و چه به صورت رویه قضایی، با تردیدهایی در فهم همراه است و مخاطب ممکن است متوجه مقصود انتقال‌دهنده نشود (Hart, 1961, pp. 120-122). قواعد حقوقی در موارد نامتعین حاوی قضایی آزاد هستند که تکمیل آن به عهده دادرس و سایر مقامات قضایی گذاشته شده است تا با در نظر گرفتن اوضاع و احوال هر قضیه و با استفاده از روش‌های تفسیر و در مواردی با ملاحظات اخلاقی و نظایر آن به رفع ابهام پردازند (Ibid, p. 127).

مطابق با ارائه مفهومی گسترده از «قاعده» که آنتونی داماتو^۱ بیان کرده است، هر اصل یا سیاست یا نظریه یا استدلال حقوقی که به کمک یکی از طرفین دعوا به منزله دلیل، مستند باشد و نشان دهد چرا تصمیم‌گیران قضایی باید به نفع آن رأی دهند، مشمول عنوان قاعده است، اما به اعتراف داماتو این معنای موسع از قاعده هم نمی‌تواند ابهام قواعد حقوقی را کامل برطرف کند؛ زیرا ابهام حقوقی

1. Anthony D'Amato

هم در محتوا و هم در اعمال و اجرای قواعد و اصول قانونی وجود دارد. در شرایط ابهام قانونی نیز توانایی وکلا برای پیش‌بینی این امر که دعاوی واقعی یا فرضی موکلان چگونه به کمک دادگاه حل و فصل خواهد شد، به شدت نامتعیین است (D'Amato, 1993, pp. 1-2).

محدودیت سرعت در بزرگراه قانونی نسبتاً دقیق بوده و اغلب مشخص است که راننده استاندارد را رعایت کرده است یا نه، اما براساس قانونی مبهم علیه رانندگی خطرناک، رانندگی با لاستیک‌های طاس، رانندگی خطرناک و با بی احتیاطی محسوب می‌شود. در اینجا اگر قانون تعریف دقیقی از ضخامت آج لاستیکی که طاس محسوب می‌شود ارائه داده باشد، قانون واضح خواهد بود، اما اگر چنین استاندارد دقیقی وجود نداشته باشد، مواردی مرزی وجود دارد که در آن‌ها به‌وضوح طاس یا غیرطاس بودن لاستیک معلوم نیست. اگرچه نباید اجرای مکانیکی قوانین حقوقی، دادرسی را به تصمیم‌گیری‌های ناعادلانه مجبور کند، بازگذاشتن دست تصمیم‌گیران قضایی و اعطای بیش از حد اختیار به آن‌ها سبب نگرانی و اطمینان‌نداشتن افراد برای رسیدن به حق خویش خواهد شد؛ بنابراین ابهام حقوقی راه مداخله ترجیحات شخصی قضات را در امر قضاوت می‌گشاید و سبب می‌شود جامعه به جای حاکمیت قانون تحت حاکمیت مأموران حکومت باشد (Ibid, p. 3).

بیشتر حقوق‌دانان و فیلسوفان حقوق صراحت قانون را یک فضیلت می‌دانند، اما اسکات سوآمز^۱ ابهام را بخشی از هنر تقنین می‌داند و می‌گوید در مواردی وجود ابهام در نظام حقوقی، ارزش‌مند خواهد بود. همچنین نتایج مثبتی دارد و قانون‌گذار برای تأمین اهداف خود نیازمند ایجاد ابهام در برخی قوانین است تا دست قضات و مجریان قانون در رعایت مصالح و اقتضانات و بسط عدالت و انصاف باز باشد (Soames, 2011, pp. 14-30).

برای مثال به نظر می‌رسد عبارت «در شرایط و جمله‌ای از موانع» در صدر ماده ۸۷۵ قانون مدنی ایران مصوب سال ۱۳۰۷، برای توجیه ذکر نکردن «کفر» در ردیف موانع ارث به کار گرفته شده است. در واقع نویسندگان برای پرهیز از مداخله اعتقادات مذهبی در حقوق و با آگاهی از اینکه در سنت فقه، کافر از مسلمان ارث نمی‌برد، متن قانون را به گونه‌ای تنظیم کرده‌اند که گویی تنها قصد بیان برخی موانع را داشته‌اند تا با این کار هم از انتقاد بهانه‌گیران در امان بوده و هم دست قاضی را در رعایت سنت فقه باز گذاشته باشند. به توصیه حقوق‌دانان، در قانون‌گذاری باید میان دو نوع مسئله فرق گذاشت؛ نخست در مسائلی که گفت‌وگوی حقوقی درباره آن‌ها پایان یافته و اجماعی اجتماعی بر سر آن‌ها حاصل شده است، می‌توان با صراحت قانون را به صورتی انشا کرد که معنای دیگری از آن برنیاید. همچنین در مسائلی که توافق بر سر آن‌ها با دشواری‌هایی

1. Scott Soames

رو به روست، قانون می‌تواند راه ابهام و ایهام را در پیش بگیرد و روش تفسیر را برای تصمیم‌گیران قضایی بگشاید (جعفری تبار، ۱۳۸۸، صص ۱۵۹-۱۶۲). با توجه به مزایا و معایب استفاده از ابهام در حوزه حقوق، تنها راه رعایت انصاف در موارد مبهم در گروه بهره‌مندی نظام حقوقی از قضات و دادرسانان فاضل و عالم است، البته دستیابی به این مهم با دشواری‌هایی همراه است.

طراحی الگوی مطلوب کاربری زبان در تفسیر قانون

برای ترسیم دقیق محقق ابتدا مسئله‌ای مبنایی را که نزد فیلسوفان حقوق مدنظر است توضیح داده و مبتنی بر آن الگوی خود را بیان کرده است.

اهداف رویکردهای زبانی در تفسیر قانون

از تنقیح دقیق روش‌ها و رویکردهای تفسیری متن می‌توان دریافت سه هدف برای تفسیر حقوقی در نگاه فیلسوفان حقوق (خودآگاه و ناخودآگاه) وجود داشته است:

۱. معنای زبانی: در مباحث مربوط به تفسیر حقوقی پیش فرضی رایج (گاهی آشکار و گاه ضمنی) وجود دارد که تفسیر حقوقی به دنبال معنای متون حقوقی است.
۲. حل و فصل اختلافات قانونی: بر این اساس ما برای حل و فصل اختلافات تقنینی، قضایی و اجرایی به دنبال تفسیر می‌رویم. در این میان استفاده از معنای زبانی نیز بسندگی ناروایی محسوب می‌شود.
۳. سهم یک ماده در محتوای قانون: تفسیر حقوقی به دنبال کشف چگونگی تأثیر عوامل تعیین‌کننده محتوای قانون، همچون تصویب قانون اساسی یا وضع قوانین بر محتوای قواعد قانونی است. براساس این رویکرد، معانی زبانی متون حقوقی به‌وضوح مؤلفه‌های بسیار مرتبطی هستند، اما نظریه‌های تفسیر حقوقی به دنبال چیزی بیشتر از صرف معنای زبانی متون قانونی هستند. آن‌ها تعیین قانون را دنبال می‌کنند و این خود به خود به حل و فصل دقیق و منسجم اختلافات نیز منجر می‌شود.

رویکرد سوم نیز به راحتی دو نظریه قبلی را در خود جای می‌دهد و از خاصیت جامعیت و انسجام برخوردار است که سبب ترقی نظام حقوقی خواهد شد. از سوی دیگر سهم یک ماده در محتوای قانون حسن دیگری را نیز به دنبال دارد. هر متن حقوقی در تفسیر اقتضائاتی دارد که بسندگی به یک روش تفسیری و کاربری زبانی را نهی می‌کند. درحقیقت استفاده از هر روش می‌تواند متناسب با موضوع مسئله سبب تدقیق در سهم محتوای یک ماده قانونی تلقی شود.

درحقیقت نوعی تکثرگرایی در روش تفسیر خلق می‌شود که سبب توسعه فهم دقیق سهم یک ماده در قانون می‌شود، اما سؤالی مشخص که باید تکثرگرایی در پیش گرفته‌شده بدان پاسخ دهد تا بتواند به منزله روش فهم سهم یک ماده در محتوای قانون بهره‌برداری شود، این است که چگونه باید تعارض میان روش‌ها و منابع مختلف تفسیری را حل کرد. برای پاسخ به این سؤال و به تعبیری فهم دقیق این نظریه در ادامه به صورت‌بندی و کشف نسبت منابع مختلف در قالب طراحی الگوی مطلوب در نظام حقوقی ایران پرداخته‌ایم.

صورت‌بندی مؤلفه‌های الگوی مطلوب کاربست زبانی در حقوق ایرانی-اسلامی

بررسی رویکردهای تفسیری به‌خوبی نشان می‌دهد روش‌های مذکور در تفسیر حقوقی متن قانون به یکی از مؤلفه‌های تحلیل متنی، استدلال‌ورزی غایت‌نگر، ملاحظات تاریخی، استدلال‌ورزی رویه‌محور، ارزیابی آینده‌نگر پیامدها و تکیه به ارزش‌های اخلاقی مانند انصاف، دموکراسی و حاکمیت قانون تمسک می‌کنند (Berman, 2018, pp. 1325-1413).

درحقیقت هریک از روش‌ها یکی از الگوواره‌های فوق را در خود درونی کرده‌اند و دستیابی به آن را ملاک عمل تفسیر قرار داده‌اند. حال اگر بنا باشد برای تأمین محتوای یک ماده از قانون بتوان به یکی از این الگوها تمسک کرد، مشکلی اساسی وجود خواهد داشت. اگر بنا باشد قاضی، مقنن و مجری ایرانی بتواند از الگوی فوق در کنشگری و دامنه اقتدارات عمومی خود بهره‌مند شود باید الگوی طولی بودن یا عرضی بودن تمسک به این موارد را پیش‌بینی کند.

طولی بودن و تعارض الگوواره‌ها

اساساً در حقوق ایرانی اسلامی قصد شارع و مقنن است که تجلی در متن پیدا می‌کند و حتی هرگونه رجوع به متن نیز برای این مهم مشروع تلقی می‌شود. درحقیقت استدلال‌ورزی غایت‌نگر اگر در متن به قرینه متصله یا منفصله زبانی (در متن ماده یا در متن همان قانون یا قوانین دیگر مرتبط) یا فرازبانی (مانند مذاکرات تقنینی) آمده باشد اولین الگوی پذیرفته‌شده تلقی می‌شود. درحقیقت هسته اصلی و سخت متن یک ماده قانونی را قصد تألیف متن می‌سازد و در بیرون از این هسته یعنی سایه‌روشن و لایه خاکستری متن، شمولیت تنها و اولاً با اهداف مصرح در قانون قابلیت توسعه دارد. ملاحظات تاریخی در طول قصد شارع و متن قرار ندارند و تنها قرآینی برای کشف قصد مقنن تلقی می‌شوند. استدلال‌ورزی رویه‌محور که در حقوق با عنوان رویه قضایی یا عرف‌های

اساسی مطرح می‌شود نیز در مرحله بعدی قرار می‌گیرند؛ جایی که رویه‌های مذکور هدف و غایت را به‌خوبی در خود درونی کرده باشند. درحقیقت رویه‌های مذکور در تفسیر اختصاصی کنشگر حقوقی از مناشی صیانت‌شده در هرم تقنینی کشور قابلیت بهره‌برداری را دارند و به‌مثابه عام فوقانی بهره‌برداری می‌شوند. تمسک به ارزش‌های اخلاقی مانند انصاف، مردم‌سالاری دینی و حاکمیت قانون نیز تنها در همین رویه و در قالب ارزش‌های صیانت‌شده ممکن خواهد شد. ارزیابی آینده‌نگر پیامدها نیز تنها با سنجه قصد و غایت تقنینی ممکن است. این ارزیابی درحقیقت تفسیری عینی و تبدیل‌شده به سنجه از قصد و غایت تقنینی است که می‌تواند آثار قانون مورد بهره‌برداری را ارزیابی کند.

عنایت به مزایای ابهام، در این الگوی مطلوب تکنیکی برای امکان تفسیر تلقی می‌شود. درحقیقت اگر الگوی فوق را پذیرفته باشیم، مواردی در تقنین وجود دارد که بهترین راهکار قانون برای آن، قراردادن ابهام در الگوی تفسیر است تا متن در اجرا با توجه به الگوی تفسیری پیشینی و متقن تفسیر شود. درواقع در مواردی بهترین راهکار برای نظام‌مندکردن بافتی اجتماعی، اجازه‌دادن و مشروع‌کردن تفسیری حائز ضابطه است.

ملاحظات اجرایی و کارکردهای تقنینی قضایی اجرایی الگوی مطلوب

پس از ترسیم نظری فوق لازم است پیشنهادها را کارکردی برای اجرایی شدن و تأمین کامل حاکمیت قانون در این باره بیان شده تا اعمال حاکمیت قانون به‌خوبی اجرا شود:

۱. لازم است در قانون آیین‌نامه داخلی مجلس اصلاحاتی ایجاد شود و مقنن در اولین مرحله، ملاحظات زبان‌شناسانه فوق را مدنظر قرار دهد.
۲. در مقدمه طرح‌ها و لوایح قصد مبتکران ذکر و مدلل شود.
۳. در متن هر قانون اهداف قوانین در قالب یک ماده قانونی لحاظ شود.
۴. در هر قانون سنجش و ارزیابی آثار قانون و اقتدار اجرایی آن پیش‌بینی شود در قضا و اجرا امکان ارزیابی قانون در رویه و نیل به اهداف ارزیابی شود.
۵. قصد شارع حکیم الهی در ذات احدیت در متن مقدس امری مسلم است، اما در هیئت‌های جمعی که کارکرد برنامه‌ریزی اجرایی احکام الهی را دارند ممکن است این قصد گاه مخدوش و نارسا باشد. لازم است مقنن با هدف ایضاح مطلب موضوع را تصریح کند.

نتیجه‌گیری

ارزیابی مطالب بیان‌شده‌گویی این واقعیت است که پیوند وثیقی میان نظریات زبان‌شناسان در باب معنا و مفهوم الفاظ و عبارات زبانی، با پدیداری رویکردهای مختلف تفسیری در باب فهم و معنای گزاره‌های حقوقی وجود دارد؛ تا جایی که تسری تفاوت دیدگاه فیلسوفان زبان در عینی یا قراردادی دانستن معنای الفاظ در سمانتیک‌های معیارگرا و عینیت‌گرایانه در فضای حقوق، موجب تمایز نگرش فیلسوفان حقوق به قانون، فهم قانون، کیفیت مواجهه قضایی با پرونده‌ها و حتی کلیت حقوق می‌شود. همچنین فراروی از صرف توجه به معنای لغوی و قواعد دستوری و پرداختن به ملاحظات کاربردشناسانه در تفسیر متن و اظهارات زبانی، اهمیت کاربر و استعمال‌کننده زبان حقوقی و اهداف و نیت وی در قانون‌گذاری و تفسیر متن حقوقی است.

تحلیل متنی، استدلال‌ورزی غایت‌نگر، ملاحظات تاریخی، استدلال‌ورزی رویه‌محور، ارزیابی آینده‌نگر پیامدها و تمسک به ارزش‌های اخلاقی مانند انصاف، دموکراسی و حاکمیت قانون جان‌مایه همه روش‌های تفسیر متن است که در کاربردشناسی زبانی تمسک شده‌اند. همچنین ترسیم الگوی مطلوب برای کاربرد زبان در قانون در حقوق ایرانی تنها زمانی ممکن است که الگویی برای حل تعارض در روش‌های فوق جاری شود؛ بنابراین تمرکز بر قصد غایت و استفاده تمهیدی از سایر امور می‌تواند راهکار نهایی این تحقیق باشد. در اینجا زمینه‌های تحقیق بین اصول فقه در سنت حقوق اسلامی و حقوق مدرن، مرزهایی برای پژوهش‌های آتی هستند.

کتابنامه

۱. اشرف، احمد. ۱۳۵۹. موانع تاریخی رشد سرمایه‌داری در ایران: دوره فاجاریه. تهران: زمینه.
۲. آقایی، کامران. ۱۳۸۸. مکتب‌های تفسیری در حقوق بر بنیاد هرمنوتیک حقوقی. تهران: میزان.
۳. جعفری لنگرودی، محمدجعفر. ۱۳۸۳. مقدمه عمومی علم حقوق. چاپ نهم. تهران: گنج دانش.
۴. جعفری تبار، حسن. ۱۳۸۸. فلسفه تفسیری حقوق. چاپ اول (ویرایش جدید). تهران: شرکت سهامی انتشار.
۵. سرل، جان. آر. ۱۳۸۷. افعال گفتاری. ترجمه محمدعلی عبداللهی. قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
۶. الطریحی، فخرالدین. ۱۳۶۷. مجمع البحرین. جلد ۲. چاپ دوم. قم: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۷. عمید، حسن. ۱۳۸۹. فرهنگ فارسی عمید. چاپ اول. تهران: راه رشد.
۸. کاتوزیان، ناصر. ۱۳۷۷. فلسفه حقوق. چاپ اول. تهران: شرکت سهامی انتشار.
۹. مارمور، آندره. ۱۳۹۲. فلسفه حقوق. چاپ اول. ترجمه سعید عابدی و مجید نیکویی. تهران: نگاه معاصر.
۱۰. واعظی، احمد. ۱۳۸۰. درآمدی بر هرمنوتیک. پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۱۱. _____ . ۱۳۹۹ الف. هرمنوتیک حقوقی. چاپ اول. تهران: بوستان کتاب.
۱۲. _____ . ۱۳۹۹ ب. زبان فقه و حقوق. چاپ اول. تهران: بوستان کتاب.
13. Berman, M. N. (2018). "Our Principled Constitution". **University of Pennsylvania Law Review**. Vol. 166. No. 6. Pp. 1325-1413.
14. D'Amato, A. (1993). **On the connection Between and Justic, Davis Law Review**. Available at: <http://anthony damato. Law. northwestern. Ed u/ A 93 b>.
15. Dworkin, R. (1986). **Law's Empire**. Cambridge: Harvard University Press.
16. Ekins, R. (2012). **The Nature of Leaislative Intent**. Oxford University Press.
17. Endicott, T. (2000). **Vagueness in Law**. Newyork: Oxford University Press. First.
18. E_____ . (2004). "Law and Language". In: **The Oxford handbook**

of Jurisprudence and Philosophy of Law. Ed by Coleman and Shafiro.
Oxford University Press.

19. _____. (2014). **Interpretation and Indeterminacy**. Jerusalem Review of Legal Studies.
20. _____. (2021). Law and Language. The Stanford Encyclopedia of Philosophy (Spring 2022 Edition). Edward N. Zalta (ed).
21. Gadamer, H. G. (1994). Truth and Method. Continuum newyork.
22. Greenberg, M. (2011). "Legislation as Communication". In **philosophical foundations of language in the law**, edited by Marmor and Soames.
23. Hart, H. L. A. (1961). **The Concept of Law**. London: Oxford University Press.
24. Leiter, B. (2004). "Law and Objectivity". In **the Oxford handbook of jurisprudence and philosophy of law**, Ed by Jules Coleman and Scott Shapiro.
25. Lyons, D. (1999). **Open and Possibility of Legal Interpretation**. Available at: www.ssrn.com/abstract=212328.
26. Marmor, A., and Soames, S. (2011). **Philosophical Foundations of Language in the Law**. Oxford University Press.
27. Marmor, A. (2001). **Positive Law and Objective Values**. Oxford University Press.
28. _____. (2012). **Varieties Vagueness in the Law**. Available at: www.ssrn.com/abstract=2039076.
29. _____. (2014). **The Language of Law**. Oxford University Press.
30. Raz, J. (2006). **Law and Morality**. Ed Brian H. Bix. Routledge.
31. Scalia, A. (1997). "A matter of interpretation". In: **Federal Courts and –the law**.
32. Searle, J. (1969). **Speech Acts, an Essay in the philosophy of language**. Cambridge University Press.
33. Soames, S. (2011). "The Value of Vagueness". In: **Philosophical Foundation of Language In The Law**.
34. Stavropoulos, N. (1996). **Objectivity in Law**. Oxford Clarendon Press.